

دیار حای

روایت‌هایی از زندگی شهید مهدی بخشی؛

معاون گردان مالک اشتر لشکر ۲۷ محمد رسول الله

نویسنده: فاطمه وفایی‌زاده



سحر ناش / ۱

مقدمه / ۱

۱. روایت مادر شروع قصه‌ی زندگی / ۱۳

۲. روایت مهدی: روایت - نگ / ۴۱

۳. روایت مادر: روایت انتظار / ۱۱۵



«قَدَت چوسرو، رخت همچو ماه تابانه

شکریه کنج لب، شستم گلستانه / مهدی جان

برای دیدن رویت مادر، آفتاب حیرانه

بیا بیا که دلم بی تو کافرستانه / مهدی جان»

این شعری است که مادر بزرگ مهدی، وقتی نوه‌اش از جبهه برمی‌گشت، برایش می‌خواند. شعری که آینه‌وار، ده سال انتظار خانواده‌ی صبورش را منعکس می‌کند؛ ده سال انتظار، از زمان شهادت تا وقتی پیکرش در عملیات تفحص پیدا شد. امید، در هر لحظه از این ده سال، همراه مادر بود و چشم‌انتظاری، پدر بیمارش را تا زمان دیدن پیکر مهدی زنده نگه داشت. بیم و امید، توصیف حال ده سال از زندگی خانواده‌ی این شهید و خانواده‌هایی است که فرزندشان

از جنگ برنگشته است.

مهدی، یکی از جوان های این سرزمین بود که با همت و غیرت او، این کشور از شر دشمن در امان ماند. جوانی که مسیر خودسازی و تهذیب نفس را هم زمان با فعالیت هایش در جبهه ی جنگ ادامه می داد. گریه های نماز شب، احساس مسئولیت برای نیروهای زیردست، محبت به خانواده و دوستان، همه در شخصیت چندبعدی او جمع شده بود. مهدی که کارش را در سپاه، به عنوان نیروی عادی شروع کرد، به هنگام شهادت در منطقه ی عملیاتی کربلای ۵، جانشین فرمانده گردان مالک اشتر بود.

این کتاب، روایتی از زندگی مهدی بخشی است. روایتی از آن چه خانواده و دوستان او به یاد داشته اند، بی شک، این مختصر، تصویر تمام قدی از این شیر روز و زاهد شب به دست نمی دهد. نتیجه ی ساعت ها گفت و گو با بیش از بیست و پنج نفر از دوستان و اعضاء خانواده ی شهید، خاطره های پراکنده و مقطعی است که بعد از گذشت سال ها، اغلب به تصویر مبهمی تبدیل شده اند، تصویری که جزئیات، زمان و مکان دقیقش، در گذر زمان گم شده است. هر کسی از زاویه ی دید خود، روایتی از مهدی دارد؛ حاصل اتداد این روایت ها و خاطره ها که اغلب جزئیات دقیقی نداشته اند، در این کتاب جمع شده و سعی شده با حفظ استناد کار، در زمان و مکان درست زندگی شهید قرار بگیرد.

ماه ها مرور خاطره های مهدی، آشنایی دور و مختصری، بریم شکل داد. گمانم این است که مهدی هم مثل هر جوان دیگری دوست داشت رندکی کند. دوست داشت دختری را که پسندیده بود به خانه اش ببرد و دوست داشت فرزندانش را در سایه ای امن بزرگ کند، اما از همه ی دوست داشتن های خودش گذشت. جنگ، مسیر زندگی او را عوض کرد. جنگ، همواره امتحان سختی است و مهدی، روسفید این امتحان سخت شد.